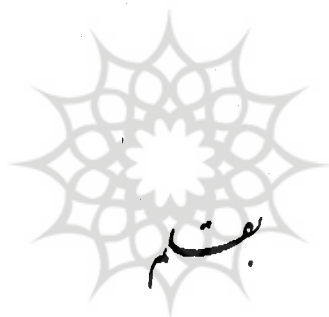


# دانشگاه شاپور گرد

بقیه از قسمت‌های پیش...



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

سید محمد علی امام شوشتری



پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

## بخش سوم

## دانش و هنر در ایران باستان

مادر گفتار خود چندجا، درباره اینکه در ایران باستان برای یاد دادن دانش و فرهنگ و هنر دانشخانه هایی (انستیتو) بوده که در آنها استادانی بفرهیختاری جوانان میپرداخته اند، از جمله آنها یکی هم دانشگاه شاپور گرد بوده که یاد آن در کتابها مانده است، سخنانی گفتیم و نوید دادیم که در بخش سوم دلیلهای و نشانه هایی را که برای این سخن در دست داریم بگوییم. اینک نویدی را که داده ایم انجام میدهم و در نخست سخن ابو عبدالله محمد پور عبدوس جهشاری را از کتاب الوزراء الکتاب - باز میگوئیم. جهشاری چنین گفته است:

« در روزگار ایرانیان آیین چنین بود که دبیران جوان را بدر پارشاه برای بدست گرفتن کارها میآوردند. پادشاه سران دبیران خود را فرمان میداد ایشان را آزمایش کنند و از خردمندیشان پژوهش نمایند. بکسانی که در آزمایش کامیاب میشدند فرمان داده میشد در خدمت دربار بمانند»<sup>۱</sup>

گذشته از این روایت که نمیتوان آنرا بروز گارسانیان منحصر کرد، دلیلهای و نشانه های دیگری در دست داریم که هر یک از آنها نشان دهنده والا بودن تراز گاه دانش پژوهی و هنرخواهی در ایران باستان است. از جمله: در همه کتابهای قدیم نام نخستین فیلسوف و پزشک را «هرمس» نوشته اند و هرمس اول را که بصورت «ارمس» و هرمز نیز نگاشته اند، نوه کیومرث قلمداد کرده اند. بگذریم از اینگونه روایت هایی که در تاریخ دانشهای باستانی یاد گردیده است، آنچه که بطور مسلم میتوان نوشت، آنست که در روزگاران

۱ - الوزراء والکتاب: ۳ (ج، قاهره)

پیش از هخامنشیان، دانشهای پزشکی و ستاره شناسی و هندسه دانی و کشاورزی و آبیاری زمینها، در کشور ایران بیابگاه والایی رسیده بوده است. دلیل این ادعا، شادروانها و بندهای بزرگی است که در این زمان بر رودهای کارون و کرخه و دجله و فرات و جاهای دیگر ایران بسته و کانالهای گوناگونی که برای آبیاری و دریا نوردی کننده بوده اند.

کانال بزرگ مشرگان (مسرکان) که رود کارون را در شمال شوشتر بدو بخش دودانگه و چهاردانگه (گرگر و شطیط) بهر میکرده و پس از پیمودن نزدیک سیصد کیلومتر و آبیاری کردن زمینهای بسیار، پایاب آن در نزدیک شادکان کنونی بدریا میریخته است، در این زمان کننده شده.

و نیز کانال داریون (داریان) که جزیره میناب شوشتر را آبیاری میکرده و از رود چهاردانگه در شمال شوشتر بالای شادروان آب میکرفته و زمینهایی را بطول ۴۲ کیلومتر و عرض متوسط شش کیلومتر سیراب میکرده است. کندن این کانال را مردم بدارا (داریوش) نسبت میدهند و نام (داریون) این نسبت را بر است میدارد.

بند دختر نیز از بندهای عظیم عصر هخامنشی بر کارون است و آثار این بند در جایی دیده میشود که قرار است بفرمان شاهنشاه آریامهر اندکی بالاتر از آن، یک بند مخزنی بر کارون پدید آورند.

نام «دختر» نشان میدهد که این بند پیوستگی با ناهیتا داشته است.

باری چون نویسنده در زمینه تاریخ شبکه آبیاری خوزستان، در کتاب تاریخ اقتصادی خوزستان که آماده چاپ شدن است، گسترده گفتگو کرده ام. در این زمینه نیازی نیست پیش از این گواهی بیاورم و باز سخن خود بر میگردد. نیارخوس کربیتی در یاسالار اسکندر که برهنمائی بغیه (بگیوس بیونانی) نام دریا نورد ایرانی، گویا از دهانه رود مهران (سند) تادهانه رود فرات سفر کرده است، در سفرنامه اش از بندهای رودهای خوزستان نام میبرد. و نیز پلوتارک بوجود این بندها اشاره میکند. لیکن چون یونانیان از ساختن بند و شادروان

وسودهای آبیاری آن آگاهی نداشته‌اند، چنین پنداشته بودند که ایرانیان این بندها را برای حفظ شوش از تاختهای دزدان دریایی بشهرها برودها بسته‌اند<sup>۱</sup>.

کز نفون در کتاب خود از یک بند مخزنی نام میبرد که در نزدیکیهای خوارزم ساخته شده بوده و بگفته او آب پنج رود را در جلگه میان کوهستان مهار میکرده و آن آب را بهنگام نیاز بمصرف کشاورزی میرسانیده‌اند. هر چند سخنان این نویسنده از دیدگاه جغرافیائی آشفته است، لیکن دست کم بودن چنین بندی را در آن زمان ایران نشان میدهد

و نیز می بینیم در هنگام جنگ ایران و یونان در زمان پادشاهی خشایارشا بفرمان این شهریار دوتن مهندس ایرانی یکی «ارتاخه» پسر «ارته» و دیگری «بوبارس» پسر «مکاباز» در دماغه کوه آتس در یونان کانالی می کنند تا کشتی های ایرانی بتوانند از آن بگذرند و ناگزیر نباشند که دماغه کوه آتس را دور بزنند. هرودت درباره این کانال گفته است:

«در این دماغه شهرهایی است که باراده شاه پارس پس از کندن کانال مبدل بجزایری شده‌اند، طول این کانال ۲۲۰۰ متر و پهنای آن نود پا و ژرفای آن از ۲ تا هشت پا بوده است. مهندس ارتاخه از خاندان هخامنشی است و خشایارشا خیلی او را دوست میداشته و این مرد همان است که جسر بر روی تنگه داردانل (هلسپونت) زیر نظر او ساخته شده است.

بیشک ملتی که شادروانی مانند شادروان شاپوری در شوشتر و بندی مانند بند دختر بر کارون بسته و کانالهایی مانند کانال مشرگان و داریون و نهروان و خندق شاپور در عراق، برای آبیاری و مانند آتس برای دریانوردی کنده‌است، بی گمان در علم و دانش بجایگاه بسیار والایی رسیده بوده و مقام علمی او از

۱ - ایران باستان ص ۱۵۰۵  
 ۲ - واژه اباره از دوتیکه «او = ۱ -» و «باره» بمعنی ستور ساخته شده است و آن جویی است که بر بالای پلی میساخته‌اند تا آب را از پهنای جویی دیگر بگذرانند

ملتی که هنوز نمیدانسته است بند و شادروان یعنی چه؛ و بستن بند بر رودخانه‌ها چه سودی دارد، خیلی برتر بوده، هر چند گردش زمانه کتابهای این ملت را از دسترس فرزندان روزگار کنونیش بدر برده باشد.

سئون شکسته هریک از این بندها و شادروانها و کومش خشکیده هر کدام از این کانالها، در نظر محققان روشن بین، هریک خود کتاب گویای تکذیب ناپذیری است، که والا بودن تراز گاه علم و معرفت را در ایران باستان برای ما باز گومیکند و از هر دقتی گویا تر و زیاده‌تر است.

میگویند: جهت آنکه کتاب از آن زمان باز مانده چیست و چرا از یونانی باز مانده است؟ راستی را من هنوز نمیدانم کتابهایی که در زمینه دانشها بیونان کهن نسبت میدهند چند تا است و کدام اصیل است و کدام پایه درستی ندارد. مثلا در زمان مدرسه اسکندریه یاپس از آن دوره نوشته شده و آنرا بجهاتی به «قدما» نسبت داده‌اند. حتی دانسته نیست کتابهایی که در عصر اسلامی میگویند از یونانی ترجمه شده یکسره از آن زمان ترجمه شده باشد دلیلهای زبان‌شناسی نشان میدهد که این کتابها بویژه در زمینه طب جز زبان فارسی و سوریانی نبوده است و در هنگام ترجمه آنها عبری: کتاب را به قدما نسبت داده‌اند.

باری دقت در شرح حال بقراطها و جالینوسها که میگویند از مردم آسیای کوچک بوده‌اند و در کتابهای تاریخ پزشکان نام آنها آمده است و سخنان رنگارنگی که در زمینه این پزشکان نیمه افسانه‌ای گفته‌اند، یک چنین بدبینی را در آدمی بر میانگیزد. بویژه که بیشتر ترجمان عربی تمایلات مانوی داشته‌اند، از این گذشته بخاطر خلیفگان عرب با ساسانیان آشکار و نهان کینه میپورده‌اند. گروهی نیز آنچه را ترجمه میکرده بنام ابتکارات شخصی خود بخورد خلیفگان و مردم میداده‌اند. پس نمیتوان آنچه را بیونان قدیم نسبت داده‌اند بی چون و چرا پذیرفت. از بیماریهای اندیشه‌ای آدمیان یکی آنست که همیشه گذشته را بهتر و والاتر از زمان خودشان می‌پندارند و گذشتگان را بزرگتر، و از این بیماری چه زیانها که بدانش و فرهنگ نرسیده است.

سبب بزرگ‌دیگر باز نماندن کتاب فارسی از روزگار باستان، تاخت و تاز اسکندر مكدوني و آتش زدن كاخه‌های شاهان در استخر و تاراج كردن گنجینه‌های ایرانی در شوش و جاهای دیگر و برگردانیدن كتابهای علمی بزبان یونانی و قبطی و سوزانیدن اصل فارسی آنها است.

بسا این گفته که اسکندر میکوشیده است آثار علمی ایرانی را نابود کند، در کام برخی خوشایند نیاید و پذیرفتن آن سنگین نماید. بویژه کسانی که دوست میدارند تا آنجا که توانند، بر سیاهکاریهای این پادشاه هوسمند، پرده بکشند و افتخار لقب (کبیر) را همیشه برایش نگه دارند.

زمانی، این دسته از نویسندگان نمی‌پذیرفتند: اسکندر شهر استخر را آتش زده باشد. اما امروز که کاوشهای باستان شناسی، درستی این مطلب را ثابت کرده است دیگر کسی نمیتواند این سیاهکاری را انکار کند.

داستان ترجمه کردن کتابهای ایرانی بیونانی و قبطی و نابود کردن اصول آنها در همان روایتهایی آمده است که داستان آتش زدن شهر استخر آمده. پس همانگونه که آن بخش از آن روایتها درست در آمده است، بخش دیگر که ترجمه کتابهای فارسی بیونانی و قبطی است نیز باید درست گرفته شود مگر آنکه سند استواری وارونه آنرا ثابت کند. من چنین میاندمش اگر گروهی از دانشمندان با نظر تیزبین، در اصل کتابهایی که میگویند از یونانی قدیم و مدرسه اسکندریه بازمانده است، پژوهش و کاوش کنند، آثار بسیاری بدستشان خواهد افتاد که راست بودن ترجمه علوم را از زبانهای فارسی قبطی و یونانی ثابت خواهد کرد.

نویسنده برای تکمیل این بحث برخی از روایتهایی را که در زمینه این مطلب در کتابها بازمانده است در زیر میآورم.

۱- در کتاب دینگرد آمده است. «اوستارا کشتاسب یاداراپور دارادر دونسخه بر ۱۲۰ هزار پوست گاو با مرکبی از زرر نویسانده یکی را در گنج شاهکان و دیگری را در خزانه استخر گذارد و چون اسکندر قصر شاهان را آتش زد، نسخه آخرین بسوخت و نسخه اولی را هم از گنج شاهکان بیرون

آورد امر کرد آنچه که راجع بطب و نجوم بود بیونانی ترجمه شود و پس از آن را هم بسوخت «۱»

باید در نظر گرفت که اوستا کتابی بوده بشکل يك دانشنامه (دایرةالمعارف) که همگی دانشهای زمان در آن فراهم آمده بود.

در باستان زمان دانشمند بکسی میگفتند که به همگی دانشهای زمان خود آگاه و باصطلاح فارسی «همه دان» باشد. واژه فلسفه و حکمت تاپیش از آغاز جنبش علمی اروپا و شاخه شاخه شدن علوم و گسترش دامنه هر کدام از آنها، بمعنی مجموعه دانستههای بشری بکار میرفت. در اوستا نیز مجموعه دانستههای آن عصر قوم ایرانی فراهم آمده بود و بخش آنور طبیعت در آن، علم دین بود.

به پیروی از همین دانشنامه کهن بوده که برخی از دانشمندان گروه «اخوان الصفا» در عصر اسلامی در بصره و خوزستان نیز دانشنامه ای شامل پنجاه و يك جلد محتوی همگی دانشها فراهم ساختند که جلد پنجاه و یکم آن فهرستی از محتوی پنجاه جلد نخستین بود. اگر خوب بنگریم کار گروه «انسکلوپیدیاستها» در فرانسه يك دنباله روی از کار این دسته بوده است.

کسانی که در گروه اخوان الصفا گرد هم فراهم آمده، و با رشته مهرورزی و آزاد اندیشی بیکدیگر پیوسته شده بودند، گروهی از دانشمندان آن زمان اند، که باور کرده بودند آدمیان را میتوان از راه دانش بهتر از راه دین بخوشبختی رسانید.

ابوعلی حسن پور هیثم بصری که در اروپا معروف به «الهازانی» است و یکی از دهانههای آتش فشانهای کره ماه را بنام او نامیده اند، مردی از همین گروه بوده است. این دانشمند که بیشک در نگارش دانشنامه اخوان الصفا دست داشته است، نخستین کسی است که در کتاب «المناظر» خود قاعدههای شکنش و بازتابش نور را کشف کرده بود و ترجمه همین کتاب بزبان لاتین پایه کشفیات اروپائیان



در علم دیدارها و نمودارها (مناظر و مرایا) و اختراع عدسیها و دوربین گردیده است.

چون بیشترین افراد گروه اخوان الصفا ایرانی بوده‌اند و کوشش دسته جمعی آنان در نوشتن و پدید آوردن این دانشنامه سرمشق اروپائیان در نگارش دانشنامه‌های نوین (انسکلوپیدیها) گردیده است، اجازه دهید در این زمینه مطلبی را بعنوان جمله معترضه بر آنچه گفته شد، بیفزاییم:

ابو حیان توحیدی که خود از گروه اخوان الصفاست در پاسخ پرسش وزیر مصاصم الدوله دیلمی پسر عضدالدوله درباره این دانشنامه که در آن زمان بی‌یاد کردن نام نویسنده در دست ناشران (وراقان) بوده میگوید:

«من مدت‌ها در بصره مانده‌ام و در آنجا دانستم که این کتاب را گروهی از، «دسته اخوان الصفا نوشته‌اند که از جمله آنان: محمد یور جعفر بیستی (باشتی)» «معروف بقدسی و ابوالحسن علی پور هارون زنجانی و ابواحمد مهر جانی پور و «مهرگان گدک، و دیگرانی‌اند و من مدت‌ها خدمتشان کرده‌ام و با آنان بوده‌ام.» «آنها معتقد بودند که مذهب بخرافه آلوده گردیده و باید بدست‌یاری دانشها» «آنها از خرافه‌ها پاک کرد»!

باید در نظر گیریم که تاسده چهارم هجری مردم استان میشان که شامل پیرامونهای بصره نیز بوده فارسی زبان بوده‌اند و بگویش خوزی سخن می‌گفته‌اند.

این روایت ارجدار را از آن جهت در اینجا آوردیم تا نشان دهم پیشینه دانشها در این بخش از جهان خیلی کهنتر و بزرگتر و گسترده‌تر از آنست که چند کشیش رانده شده از بیزانس در عصری که در آنجا مغز مردم در زنجیر تعصبات خشک کلیسایی گرفتار بوده است بایران بیایند و مدرسه مذهبی ایجاد کنند و چنین مدرسه مذهبی موجب فرورش و درخشش کانون علم و فرهنگ بشری، در این نقطه از جهان گردد!

برگردیم بسخن خود. در کتابهای سده‌های سوم و چهارم هجری درباره سوخته شدن کتابهای دانشی ایرانی بدست اسکندر روایت‌هایی آمده است که گویا تر و رساتر از عبارتهای دینکرد است. و پیدا است از سرچشمه‌های دیگری

گرفته شده. اینک برای تکمیل گفتگویی خویش، ترجمه برخی از آنها را نیز در زیر میآوریم :

۲- حمزه پور حسن اصفهانی که کتاب «سنی ملوک الارض والانبیاء» را در ۳۵۰ هجری بپایان رسانیده سخنانی در این زمینه گفته که ترجمه آنها چنین است: «از جمله افسانه‌هایی که قصه گویان پرداخته اند، یکی اینست که اسکندر» «۱۲ شهر در ایران ساخته و همگی آنها را اسکندریه نامیده است... این داستان» «اصلی ندارد زیرا اسکندر ویرانکار بود نه سازنده»<sup>۱</sup>.  
حمزه اندکی پایترباز افزوده است:

«آنگاه کشورهای مشرق را بر ملوک طوایف بخش کرد و از این کشورها، «دانشهای- ستاره شناسی و پزشکی و فلسفه و کشاورزی را بمغرب زمین» «انتقال داد».

«پس بدنبال کتابهای دینی و دانشی رفت و پس از آنکه آنچه را از فلسفه» «و ستاره شناسی و پزشکی و کشاورزی بود از زبان فارسی بیونانی و قبطی» «بر گردانید، ترجمه‌ها را با اسکندریه فرستاد»<sup>۲</sup>

۳- ابوالعباس موفق الدین احمد بن قاسم خرزجی معروف بابن ابی اصبیه در کتاب طبقات الاطبا آورده است.

«پیغمبرشان زردشت کتابی آورد که بر ۱۲ هزار پوست گاو نوشته میشد» «و هزار پوست از آنها در دانش پزشکی بود. امیر ابوالوفا مبشر پسر فاتک در» «کتاب «مختار الحکم و محاسن الکلم» گفته: چون اسکندر کشور دارا را گرفت» «و بر آن چیره شد کتابهای دینی زردشتی را سوزانید و کتابهای ستاره شناسی،» «و پزشکی و فلسفه را بزبان یونانی ترجمه کرد، و بکشورش فرستاد و اصل» «آنها را سوزانید»<sup>۳</sup>.

۴- محمد پور اسحاق معروف بابن الندیم که از ناشران دانشمند و بزرگ سده چهارم هجری است و کتابی بنام الفهرست دارد که آنرا در سال ۳۷۸ هجری

۱ - سنی ملوک ص ۲۹

۲ - همان کتاب ص ۲۱ - ۳۰

۳ - ابن ابی اصبیه ص ۱۷

بیبیان رسانیده، در کتاب خود روایتی در این زمینه دارد که ترجمه آنها را در زیر میآوریم:

ابن‌الندیم در گفتار هفتم کتاب خود زیر عنوان فیلسوفان طبیعی دان و - منطق دان از زبان ابوالفضل سهل پور نوبخت چنین آورده است:

«در زمان شهریار جمشید بود که دانشمندان این جهان را شناختند و در باره آغاز آفرینش و پیدا شدن ستارگان و شناختن داروها و درمانها، اندیشیدند و آنچه برای زندگی سودمند است در کتابها نوشته تا اینکه «ضحاک پسر قی» برایان چیره شد و بیشتر این دانشها نابود گردید.»

ابن‌الندیم اندکی پایینتر افزوده است:

«هنگامی که پادشاه یونانیان از کشور مقدونیا از دادن باج بایران» «سرباز زد، با دارا پسر دارا جنگید و او را کشت و بر کشورش چیره شد،» «شهرها را ویران کرد و ساختمانهایی که با دست دلیران و زورمندان افراشته» «شده بود برانداخت و نیز بسیاری از دانشهای گوناگون را که بر سنگها و» «لوحهای چوبین نگاشته شده بود نابود کرد و بسوخت و آنچه از دانشادر» «شهر استخر در دیوانهای دولتی و خزانه شاهی بود رونویس کرد و بزبان» «رومی (یونانی) و قبطی برگردانید. پس اصل آنها را که بفارسی بود و نیاز» «بآنها داشت سوزانید و نیز کتابی را که کستج (گشته) مینامیدند باندشهای» «ستاره‌شناسی و طبیعی که مورد نیازش بود بمصر فرستاد.»

«با اینهمه چیزهایی از دانشها در کشور هند و چین باقی مانده بود،» «زیرا برخی شهریاران ایران بتشویق زردشت پیغمبرشان آنها را بآنجا» «فرستاده بودند. زردشت و جاماسب شاهان پیشین را از پیشامد تاخت و» «تاز اسکندر و چیره شدن او بر کشور ایران و نابود کردن کتابها از پیش» «آگاه کرده بودند.»

«در نتیجه چیرگی اسکندر، دانشها در ایران از میان رفت و دانشمندان» «تباه شدند و ناچیز گردیدند و مردم کشور گروه گروه شدند و هر دسته‌ای» «تنها در اندیشه خودش بود و در کار خود تعصب میورزید. از اینجا بود که»

«آنهارا ملوک طوایف ناهیده اند. تا اینکه اردشیر پور بابک از تبار ساسان»  
 «پادشاه شد و پراکندگیها و دو دستگیها را برانداخت و مردم کشور را»  
 «همدست گردانید و دشمنان را شکسته کرد و بر کشور دست یافت و کینه توزیها»  
 «را از میان ببرد و سراسر کشور برای وی رام گردید.»

«پس از آن بکشورهای هندوچین فرستاد و کتابهایی را که در آنجاها»  
 «نهاده شده بود آوردند و از آنها نسخه برداری شد و آنچه در ایران از کتابها»  
 «در این گوشه و آن گوشه بازمانده بود بدست آورد و فراهم کرد. پس از او»  
 «پسرش شاپورد نباله کار او را گرفت تا اینکه همگی آن کتابها بزبان فارسی»  
 «بر گردانیده شد.»<sup>۱</sup>

ابن الندیم درباره شخصیت علمی سهل پور نوبخت که این روایت را از او  
 نقل کرده گفته است:

«ابوالفضل سهل پور نوبخت. من تبار خاندان نوبخت را در بخش متکلمان»  
 «یاد کرده ام این مرد در دانشخانه (بیت الحکمه) هارون الرشید کار میکرد و»  
 «از زبان فارسی عبری برمیگردانیده و تکیه گاهش در دانشها کتابهای»  
 «ایرانی بوده است.»<sup>۲</sup>

محمد پور اسحاق معروف بابن الندیم باز از زبان محمد پور عمر معروف  
 بابو معشر بلخی ستاره شناس نامدار از کتاب «زیج الہرازات» او نقل کرده است:

«پادشاهان ایران از بس بنکهداری و پایدار ساختن دانشها در فراخنای  
 روزگار دل بستگی داشتند و بدانند مهر میورزیدند، برای اینکه کتابها از  
 آفات آسمانی و زمینی ایمن ماند، آنها را بر سقترین چیزها که در برابر آفت  
 های زمانه پایدار است و دیربوسیده میشود می نوشتند و برای این کار پوست  
 درخت خدنک را برگزیده بودند و پوست آنرا (توز) گویند و مردم هندوستان  
 و چین و کشورهای دیگر نیز در این باره از ایرانیان پیروی کرده اند.»<sup>۳</sup>

۱ - الفهرست ص ۳۴۸ - ۳۴۷

۲ - همان کتاب ۳۹۶

۳ - الفهرست ص ۳۴۸

ابن‌الندیم از زبان ابومعشر پس از آنکه شرح درازی درباره تنظیم زیج هزاره‌ها و ذخیره کردن دانشها در شکم ساختمانهای استوار، مانند سارویه اصفهان، آورده افزوده است: «

«در روزگار ساسانی ستاره‌شناسان زیج‌شهریار را که بمعنی پادشاه زیجها»  
«است از روی زیج «ادوارالهرزات» بر آورده‌اند.»<sup>۱</sup>

«زنج شهریار را ابوالحسن علی‌پور زیاد تعمی از فارسی عبری ترجمه کرده. همچنین حسن‌پور سهل‌پور نوبخت، این زیج را عبری برگردانیده» «است.»  
درباره شخصیت علمی ابومعشر ستاره‌شناس بنام ایرانی، قفطی میگوید  
«ابومعشر» داناترین کس بر رفتار و اخبار ایرانیان است.»<sup>۲</sup>

دقت در روایتهایی که بخشی از آنها آورده شد، از چهره این راز که چرا از کتابهای علمی ایرانی‌زمان باستان چیزی باقی نمانده است، برده بر میدارد. این سخنان از زبان و قلم دانشمندانی تراویده است که نمیتوان بآنان نسبت داستان سازی داد. در زمانی گفته شده که هواخواهی از ایرانیگری کفر و زندقه بشمار میامد و بسا که گوینده را بسرنوشت بشاربن برد تخارستانی و ابن مقفع (روزبه پسر دادبه) دچار میکرد. در آن زمان حکومت در دست ایرانیان نبوده تا کمان بریم این گونه سخنان را برای دلخوشی پادشاهان ایرانی میسروده‌اند. برعکس روال سیاسی دستگاه خلافت این بوده که تا آنجا که شدنی است از ایران پیش از اسلام نام نبرند.

بی‌گمان سرچشمه این روایتها روایتهای کهنتری است. که فتنه‌های زمانه آنها را از دسترس ما بدر برده است.

تاسده چهارم هجری کتابهای بسیاری بوده که از فارسی عبری ترجمه گردیده بود و نام برخی از آنها بشکل درست و برخی شکسته در کتاب الفهرست ابن‌الندیم آمده است. اما دانسته نیست دست کدام بدخواه ایران، نام کتابهای

۱ - اخبارالحکما ص ۱۰۲

۲ - همان کتاب ص ۳۰۰

فارسی پزشکی را در ریز فصل خود پاك کرده است ؛ از اینرو در چاپ کتاب الفهرست آن جا سفید مانده است .

با اینهمه در میانه فصلهای این کتاب ، نام برخی کتابهای فارسی که عبری ترجمه گردیده بوده آمده و نویسنده مقداری از آنها را که شکل درست نام فارسی آنها را توانسته ام تشخیص دهم از لابلای کتاب الفهرست بیرون کشیده ام و به ترتیب مذکور در همان کتاب در زیر میآورم .

محمد پوراسحاق میگوید :

« نخستین مردمی که داستانها را در کتابها نوشته و در خزانه نگه میداشته اند »  
 « ایرانیان اند پس از آن در روزگار اشکانیان ( اشغانیان ) این کار را بجزتر شد . »  
 « سپس افسانه نویسی در روزگار پادشاهان ساسانی رواج یافت و افسانه های »  
 « بسیاری منتشر شد . عربها برخی از آنها را بزبان عربی برگردانیده اند که »  
 « مشهورترین آنها کتاب هزار افسان است . »<sup>۱</sup>  
 « هزار انسان نام کتابی است که ترجمه آن عبری بنام « الفلیله و لیله مشهور گردیده است . »

ابن الندیم در پشت این سخن افزوده است : « کتاب سندباد نیز از جمله آنهاست و دوشکل از آن اکنون موجود است . سندباد بزرگ و سندباد کوچک . درباره این کتاب که آیا اصل آن هندی است یا ایرانی ، مانند کلیله و دمنه اختلاف وجود دارد . »<sup>۲</sup>

محمد پوراسحاق زیر عنوان کتابهایی که در شرح حالهای راستن نوشته اند و عبری ترجمه شده ، از این کتابها نام میبرد .

رستم و اسفندیار نامه . بهرام چوبین نامه : شهربراز و پرویز نامه . کارنامه انوشروان . تاج نامه . دارا و بت زرین نامه . خدای نامه . بهرام و نرسی نامه . انوشروان نامه .

هموزیر عنوان « نام کتابهای شاهان بابل و جز آنان » از « ملوک طوایف »

۱ - الفهرست ص ۴۳۶

۲ - الفهرست ص ۴۳۸

نام کتابهایی را یاد میکند که باید اصل آنها فارسی و از روزگار اشکانیان مانده باشد مانند :

کتاب پادشاه نیکوکار بابل و اهرمن که اورا فریفت و گمراه کرد. کتاب نیمروود پادشاه بابل . داستان پادشاه نی نوار. داستان پیر مرد و جوان . داستان اردشیر پادشاه بابل و اربونه وزیر او . داستان لاهیج پسر آبان . داستان حکیم گوشه گیر<sup>۱</sup> .

در فصل کتابهایی که در جا دو و جنبل نوشته شده و بیشتر از عبری و رومی و قبطی و عربی ترجمه گردیده است ، ابن الندیم تنها از يك کتاب نام میبرد و میگوید اصل آن بفارسی و عبری است و مؤلف آن هرمان پسر کردول (کردیر، کرتیر) است .

جهت نبودن کتاب در این رشته نیز روشن است . در مذهب زردشت پرداختن بجادوگری و ساحری گناه بزرگ شمرده شده است و در ایران باستان جادوگران و ساحران را دنبال میکردند و کیفر میدادند . پس در این رشته نباید کتاب فارسی موجود بوده باشد .

ابن الندیم زیر عنوان کتابهایی که در خال و جهش اندام و نشانه‌ها در تن و شانه بینی نوشته شده ، گفته است .

کتاب مروای ایرانیان . کتاب فال در نزد ایرانیان . کتاب جهش اندامها و گزارش آنها بسه گونه که ایرانی است<sup>۲</sup> .

باز زیر عنوان کتابهایی که در (باه) نوشته شده ، از این کتابها نام میبرد : کتاب بنیان دخت . کتاب بهرام دخت . گویا این کتابها بشکل داستانهای برانگیزنده نوشته شده بوده . کتاب الفیه بزرگ . کتاب الفیه کوچک<sup>۳</sup> .

در کتاب پهلوی خسرو و ریدک غلام او نیز اشاره‌هایی باین مطلب دیده میشود<sup>۴</sup> .

۱- همان کتاب ص ۴۴۳

۲- همان کتاب ص ۴۴۴

۳- همان کتاب ص ۴۴۵

۴- ایران در زمان ساسانیان ص ۳۲۹

در زیر عنوان کتابهایی که دره آیین جنگ و سلاح برداری و رهبری جنگها و ابزارهای جنگی نوشته شده، ابن‌الندیم گفته است :

کتاب يك تیر و دونشان از آن بهرام چوبین است. کتاب دو گوی زنی باچوگان.

کتاب رزم آرای و آیین فرماندهی و اینکه پادشاهان چهاربخش کشور را از شمال و جنوب و خاور و باختر چگونه میداشتند.

در این فصل محمدپور اسحاق بکناب بزرگی در فن جنگ اشاره میکند و میگوید تألیف هرثمی شعرانی است که آنرا برای مأمون عباسی نوشته است. بی گمان مطالب این کتاب از کتابهای ایرانی برچیده و فراهم شده است. هر چند ابن‌الندیم باین نکته اشاره نکرده و هرثمی شعرانی مانند بسیاری از مؤلفان دیگر آن زمان آنرا تألیف خودش وانمود کرده است.

کتاب دیگر که شامل آیین جنگ و کشادن دزها و باروها و کمین نهادن و کار آگاه فرستادن و پیشتاز و یزک گماشتن و بادگان نشانیدن بوده که برای اردشیر بابکان نوشته شده بود و عبری ترجمه گردیده است.<sup>۱</sup>

همو زیر عنوان دام پزشکی چنین گوید :

« کتابی که اسحاق پور علی از فارسی ترجمه کرده است و در آن بیماریهای «ستوران و اسبان و استران و اشتران و گاو و گوسفندان و راه درمان آن، «بیماریها و چگونگی شناختن بهای هر کدام و زمان یله کردن آنها در چراگاه» شرح داده شده. کتاب دیگری در دام پزشکی از ایرانی».

باز زیر عنوان پرندگان شکاری از يك کتاب ایرانی نام میبرد که در آن از گونه‌های بازهای شکاری تعلیم دیده گفتگو شده است.

محمدپور اسحاق زیر عنوان اندرز و اخلاق از این کتابهای فارسی که عبری ترجمه شده بوده نام برده است. کتاب زادان فرخ در تربیت فرزندش. کتاب مهرداد و جشنش خطاب به بزرگمهر پوربختگان. کتاب اندرز خسرو به پسرش هرمزد و پاسخ هرمزد باو. کتاب اندرز خسرو بفرزندان دودمان ساسانی که



بسن درس خواندن میرسند. کتاب اندرز اردشیر بابکان به پسرش شاپور. کتاب موبد موبدان در حکمت و اخلاق و سخنان جامع اندرز خسرو انوشروان که بنام «عین البلاغه» ترجمه شده. نامه‌ای که خسرو بمرزبان نوشته و پاسخ آن. کتاب فیلسوفی که پادشاه روم نزد پادشاه ایران فرستاده بود. کتاب شامل آنچه اردشیر فرمان داده بود در زمینه سیاست از خزانه کتابها بیرون بیاورند. کتاب سکر بیری (؟) پسر هرمزد بود، از آن هرمزد پور خسرو و رساله خسرو بجاماسب و پاسخ او. نامه خسرو به پیشوایان رعیت در سپاسگذاری. کتاب اخیسار و داستانها بنام کارنامه (سیره) تالیف خدا بود پور فرخ زاد.

آیا باور کردنی است ملتی که تا چهار صد سال پس از انقراض حکومتش و از رسمیت افتادن زبان و خط او، در روزگاری که بیشتر مردم جهان در جهل و نادانی غوطه‌ور بوده‌اند، باز اینهمه کتاب از او بازمانده و بزبان ملت غالب ترجمه گردیده است، در پزشکی فقیر بوده باشد؛ و یا مدرسه پزشکی اورا چند نفر آواره مطرود از روم تأسیس کرده باشند؟

بیشک چنین سخنی ناپذیرفتنی است. چگونه پذیرفتنی است که ایرانیان در زمینه بیماریهای جانوران بسیار اندیشیده و کتاب برای درمان آن بیماریها نوشته‌اند. لیکن همان مردم در طول چند هزار سال تاریخ دراز خویش، در باره بیماریهای انسانها هیچ نیاندیشیده و در این زمینه راه بجایی نبرده‌اند و کتابی ننوشته‌اند؛ کسی که چنین سخنی پوچ گوید اگر غرض ورز نیست بی گمان نادان است و از تاریخ تمدن بشری و آیین پیشرفت در جهان آگاهی ندارد. برای اینکه روشن شود در روزگار هخامنشیان تا چه اندازه در ایران به دانش و فرهنگ اهمیت می‌داده‌اند در اینجا دلیلهایی که از رده اسناد باستان - شناسی است بر آنچه گذشت، اضافه میکنم:

از يك مصری بنام اوچا کر رسنت تندیسه‌ای پیدا شده که صاحب آن در زمان کبوجیه پسر کوروش و داریوش بزرگ میزیسته است. بر آن تندیسه بخط مصری

قدیم کتیبه‌ایست که اوجاگرر سنت شرح خدمات خود را بمردم مصر در زمان کبوجیه نویسانیده است<sup>۱</sup>

از همین مردنوشته‌ای بر کاغذ بردی (حصیری) بخط قبطی نیز کشف شده که نشان میدهد او را از خوزستان بمصر فرستاده تا دانشکده پزشکی مصر را باردیگر تأسیس کند. ترجمه متن سند مذکور اینست:

«اعلیحضرت پادشاه مصر سفلی وعلیا(داریوش) امر کرد که من بمصر بروم. در»  
 «اینموقع اعلیحضرت بسمت پادشاه بزرگ تمام ممالک خارجه و شاه بزرگ»  
 «مصر در عیلام توقف داشت. مأموریت من این بود که بناهای پر آن خا(قسمتی»  
 «( از معبدتییست ) را پس از آنکه خراب کرده بودند ، بسازم . آسیایها»  
 «مرا از مملکتی به مملکتی بردند تا بمصر رسانیدند چنانکه امر آفای برین»  
 «بود: من موافق اراده اعلیحضرت رفتار کردم. در میان آنها پسران مردم فقیر»  
 «نبودند. من آنها را بنظارت اشخاص مجرب سپردم. برای هر یک از کارهای»  
 «آنها اعلیحضرت فرمود که چیزهای خوب به آنها بدهم تا بکارهای خودشان»  
 «مشغول شوند. من برای آنها چیزهای مفید و آلات و ادوات موافق کتابهای آنها»  
 «آماده کردم چنانکه سابقاً معمول بود. چنین بود اقدام اعلیحضرت. چه او»  
 «فائده صنایع را میداند و نیز از این جهت که مریضی را شفا داده اسامی خدا»  
 «و معابد و مراسم قربانی را برقرار کنند و اعیاد آنها را الی الابد بگیرند<sup>۲</sup>».

از این سند مصری، علاقه داریوش بعلوم بویژه دانش پزشکی آشکارا فهمیده میشود. و نیز معلوم میگردد دانشکده پزشکی شهر تائیس در مصر که تعطیل شده بود، باردیگر بفرمان این شهريار دایر شده و دانشجو پذیرفته و بگفته اوجاگرر سنت «چیزهای مفید و آلات و ادوات موافق کتابهای آنها» یعنی وسائل آزمایشگاهی بجهت آن مدرسه آماده گردیده است.

دلیل مهم دیگر که از اولاً بودن ترازگاه دانش در ایران باستان حکایت دارد، کندن کانال سویز است که بفرمان داریوش بزرگ انجام گرفته و شرح آن بر کتیبه‌ای بزبان فارسی و قبطی برستونی نویسانیده و در مدخل کانال برپا

۱- برای ملاحظه متن کتیبه به صفحه ۵۰۲ تاریخ پیرنیا مراجعه شود.

۲- پیرنیا ص ۵۷۰

داشته بودند. خوشبختانه این کتیبه چندسال پیش پیدا شده. در متن مصری کتیبه چون خواسته‌اند، داریوش را یکی از فرعونهای مصری وانمود کنند تصویر او را باهاله خورشید و القاب فرعونها بتفصیل نوشته‌اند. لیکن شیوه انشاء متن فارسی ساده و مانند دیگر کتیبه‌هایی است که از این شاه بزرگ و یکتاپرست بیادگار مانده است. ترجمه نسخه فارسی چنین است:

بنداول. خدای بزرگی است اهورامزدا که آن آسمان را آفریده که آن زمین را آفریده که بشر را آفریده که خوشی را به بشر داده که داریوش را شاه کرده و او را بسلطنت ممالکی رسانیده که بزرگ است و اسپان و مردان خوب دارد،

بند دوم. منم داریوش شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه ممالکی که از تمام نژادها مسکون است، شاه این زمین بزرگ تا آن دورها، پسر و پشتاسب هخامنشی. بند سوم. من پارسی‌ام. از پارس مصر را تسخیر کردم. امر کردم این کانال را بکنند از (بی‌رو) نیل که در مصر جاری است تا دریایی که از پارس بدان روند. این کانال کنده شد چنانکه امر کردم و کشتی‌ها روانه شدند چنانکه اراده من بود<sup>۱</sup>

برگردیم بسخن خود. بسا برخی کسان دوست نمیدارند داغ نابود کردن فرهنگ و دانش بشری بر چهره اسکندر (کبیر) هویدا ماند. چه بخواهیم و چه نخواهیم چنین زیانکار بهائی روی داده و حادثه اندوه آوری نظیر رفتار خلیفه دوم در عراق و لشکر چنگیز در بخارا و سمرقند و هلاکوخان مغول در الموت و بغداد بوقوع پیوسته است.

اگر کتابهای یونانی و لاتینی را که از روزگار باستان بازمانده است، بی‌تعصب و با ژرف بینی بررسی و پژوهش کنند و کاوش نمایند بی‌گمان از لابلای آن کتابها نشانه‌ها برای ثبوت ترجمه شدن بسیاری از دانشها از زبان فارسی بزبان کهن یونانی فراهم خواهد شد. چنین بررسی بیطرفانه‌ای می‌تواند گذرگاه راستین پیشروی تمدن و فرهنگ بشری را آنگونه که بوده است، آشکار کند.

در پایان همه این روایتها، روایتی را که عبدالله پور مسلم دینوری معروف باین قتیبه از کتابهای فارسی عصر ساسانی برداشته و ترجمه آنرا در کتاب عیون الاخبار آورده است، بر آنها میافزاییم:

«ایرانیان گفته‌اند: آنکه از روان ساختن آنها و کندن جویها و استخرها و بستن راه سیلابها بر زمینهای کود و کاهش و افزایش آنها در روزهای سال و گردش ماه و حساب سطح سه گوش و چهار گوش و چند گوش و ساختن پلها و جسرها و نیکو نهادن دولاها و چرخاها بر رودها و دشواریهای حساب، آگاهی ندارد، دردبیری ناتوان است.»<sup>۱</sup>

گمان دارم تا اینجا بیرستی که درباره گذرگاه دانش و فرهنگ در جهان کهن بارها گفته شده است، پاسخ داده باشیم و راز بازماندن کتابهای علمی فارسی زبان باستان را روشن کرده. با اینحال اجازه دهید دلیلهای دیگری را که نشان میدهد فرهنگ و دانش در ایران باستان تا چه تراز گاهی بالا رفته بوده است بر آنچه گفته شد، بیافزاییم.

ابی الفدا در کتاب تقویم البلدان خود از کتابی بنام «الاطوال المنسوب الی الفرس» بارها نام برده که در آن طول و عرض جغرافیای شهرها را از کنار باختری دنیای قدیم نگاشته میشده نه جزیره‌های پنداری خالد ابوالفدا در بسیاری از جاها طول و عرض جغرافیائی را در جدولهایش از آن کتاب بازگو کرده است که ده درجه با اعدادی که به بطلمیوس نسبت میدهند، تفاوت دارد. ترجمه عربی این کتاب که ابوالفدا از آن بهره گرفته است، تاسده هشتم هجری بازمانده بوده. بدلیل آنکه قلقشندی مصری نویسنده کتاب «صبح الاعشی» نیز از آن نام برده است. گمان دارم این کتاب بخشی از زیج هزاره‌ها بوده که بعربی برگردانیده شده. زیرا در آن زمان طول و عرض جغرافیایی را در کتابهای ستاره شناسی مینوشتند نه در جغرافیای توصیفی.

همچنین نویسنده از کتاب «القاصد الی اسنی المقاصد» درباره یکی از کتابهای

ابوعلی حسن پور هیثم دانشمند بنام سده چهارم که نام او پیش از این برده شد، سخنی یاد کرده است که نشان میدهد در ایران باستان کتابهایی در زمینه هنر معماری و ساختمان بر آری بوده که در عصر اسلامی از آنها بهره برداشته اند. نام کتاب را - عقود الابنیه - ساختمان بر آری باز گو کرده و موضوع این دانش را چنین می شناساند .

« .... در این دانش از بر آوردن ساختمانها و چگونگی کندن کانالها و لارویی قناتها ، بستن شکاف بندها و بر آوردن خانه ها گفتگو میکنند . سود این دانش در ساختن دزها ، خانه ها و نیز در کشاورزی و آبیاری بسیار است»

افسوس که این کتاب برای ما باز نمانده . ولی سنجش این روایت با آنچه دینوری در باره دانش دبیری نوشته است نشان میدهد که پایه این هنر در عصر اسلامی کتابهای ایرانی بوده و دانشمندان عصر اسلامی از آن کتابها بهره گیری بسیار کرده اند، بی آنکه از خودخواهی و یابانگیزه روال سیاست خلیفگان، بسر چشمه دانش و هنر خود اشاره کنند .

بی شك در ایران پیش از زمان ساسانیان مراکز علمی برپا بوده و برخاستن دانشمندی مانند: ابن دیصان ومانی و مزدك و گرگوار «جرجیس پیغمبر» در روزگار اشکانی، نشان دهنده بودن مراکز علمی و رواج بحث و جدالهای فلسفی در این کشور است که جنبش فرهنگی روزگار ساسانی از آنها بهره گیری کرده. همچنانکه در روزگار اسلامی از دانش و هنر روزگار ساسانی بهره گیری فراوان شده است .

جوانان ایرانی باید بدانند که میهن ایشان گاهواره فرهنگ و تمدن بشری بوده و نیاکانشان در پیشرد این میراث گرانبهای آدمیان، سهم بسیاری میداشته اند و اینان نیز :

اکنون که بفرمان شاهنشاه آریامهر تندیس‌ه شاپور اول بنیاد گذار دانشگاه شاپور گرد پس از سالیان دراز افتادگی، بار دیگر بپا خاسته است و امید است فروغ دانش و فرهنگ همچنان بار دیگر در کشور ما چنان درخشان گردد که پرتو آن مانند زمانهای باستانی بر سراسر خاورمیانه بتابد «  
ایشان نیز باید مانند نیاکان خود در پیشبرد این آرمان بزرگ انسانی بکوشند و نام خود و کشور خود را در پهنه جهان پایدار سازند .

بیاری خدای بزرگ



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی